

پدیده چند معنایی در زبان عربی
دکتر شهریار نیازی استاد راهنمای پایان‌نامه دکتر
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
و مهین حاجی زاده دانشجوی دکتری
(از ص ۷۷ تا ۹۶)

چکیده:

مقوله اشتراک لفظی از موضوعات مورد توجه زبان‌شناسان به ویژه معناشناسان است از آنجا که این موضوع در گذشته نیز مورد اهتمام اهل لغت بوده است. در این مقاله تلاش می‌شود، رویکرد قدما بویژه نظریات و استدلال‌های مخالفان و موافقان این پدیده در زبان عربی مورد بررسی قرار گیرد. در معناشناسی امروز، مساله چند معنایی (polysemy)، که در ذیل روابط مفهومی در زبان طبقه‌بندی می‌شود، بیان همان اشتراک لفظی در نزد قدماست. در این مقاله علاوه بر تعریف و توضیح اصطلاح چند معنایی، سعی می‌شود مشابهت و اختلاف میان این دو اصطلاح قدیم و جدید بازبینی شود. شایان ذکر است نظریات زبانی جدید وقوع پدیده چند معنایی در زبان را نتیجه همنشینی واژه‌ها می‌داند.

واژه‌های کلیدی: اشتراک لفظی، همنشینی، چند معنایی.

مقدمه :

در هر زبانی قاعده کلی بر این اساس استوار است که هر لفظ فقط برای یک معنا وضع شود. به تعبیر دیگر، در ازای یک معنا می‌باید فقط یک لفظ وجود داشته باشد. اما گاه شرایط و موقعیتهایی در زبان بوجود می‌آید که منجر به دلالت الفاظ متعدد بر یک معنی یا دلالت یک لفظ بر معانی متعدد می‌گردد.

اما واقعیت این است که هیچ زبانی به اندازه زبان عربی، در زمینه تعداد واژه‌های هم معنا از یک سو و واژه‌های چند معنا از سوی دیگر - به گونه‌ای که گاه این درجه اختلاف معانی به حد تضاد نیز می‌رسد - پربار و غنی نیست، دانشمندان به واژه‌های هم معنا عنوان «مترادف» و به واژه‌های چند معنا عنوان مشترک لفظی و برخود معانی متضاد از این واژه‌ها نام اضداد یا «تضاد» نهاده‌اند.

زبان شناسان جدید اگر چه به وجود نمونه‌هایی از این پدیده‌ها در زبانهای مختلف، اذعان کرده‌اند، ولی باید دانست که در زبان عربی، این موارد به نحو بسیار وسیع و گسترده‌ای به کار رفته است. به گونه‌ای که علت حجیم و قطور بودن لغت نامه‌های عربی در بسیاری موارد نیز به همین مساله یعنی وجود نمونه‌های فراوانی از مترادف‌ها، مشترکات لفظی و اضداد نسبت داده شده است. کثرت مشترکات لفظی در زبان عربی به گسترش پدیده "توریه" - که به معنی استعمال الفاظ مشترک در معانی دور از ذهن می‌باشد - در این زبان انجامیده است. حتی بعضی از مردم الفاظ مشترک را برای گریز از سوگندی که به یاد کردن آن ناچار بودند، به کار می‌گرفتند.

ما در این بحث تلاش خواهیم کرد. تا پدیده چند معنایی (مشترک لفظی) را ابتدا از دیدگاه قدما و سپس از دیدگاه معناشناسان معاصر مورد بررسی قرار دهیم؛ و به استدلال پیدایی این پدیده نزد هر دو گروه اشاره کنیم.

به لفظی که دارای بیش از یک معنا باشد مشترک لفظی می‌گویند. مشترک لفظی از پدیده‌هایی است که ذهن علماء را چه قدیم و چه جدید، همواره به خود

معطوف داشته است. آراء و دیدگاههای آنها در اعتراف به این پدیده، و عوامل و مسائل مرتبط با آن مختلف است.

در زبان عربی از همان دوره‌های آغازین کتابهای زیادی تألیف شده‌اند که در آنها پدیده مشترک لفظی کاملاً مورد بررسی قرار گرفته است. رویکرد برخی از این کتابها بررسی پدیده مشترک لفظی در قرآن کریم است. این کتابها غالباً تحت عنوان «الوجوه و النظائر» تألیف شده‌اند. (از قدیمترین کتابهایی که به جمع آوری الفاظ مشترک در قرآن کریم پرداخته‌اند می‌توان به: «الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم» نوشته: ابوالحسن مقابل بن بشر الأزدی الخراسانی و «الوجوه و النظائر» نوشته: هارون بن موسی القاری الأزدی الأعور و «الوجوه و النظائر» ابوعبدا... عکرمة بن عبدا... المدنی و الوجوه و النظائر، علی بن ابی طلحه» اشاره کرد. (برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: محمد نورالدین المنجد، الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم، صص ۷۵-۸۲) و برخی نیز این پدیده را در حدیث نبوی مورد بررسی قرار داده‌اند. (تنها کتابی که در زمینه بررسی مشترک لفظی در حدیث نبوی بدست ما رسیده، کتاب «الاجناس من کلام العرب و ما اشبه فی اللفظ و اختلف فی المعنی» نوشته: ابوعبید القاسم بن سلام، است.) و رویکرد تعدادی از آنها نیز بررسی مشترک لفظی در زبان عربی به صورت کلی است. (برخی از کتابهایی که در این زمینه تالیف شده است عبارتند از:

«الوجوه فی اللغة»، اسحاق بن محمد آلاسی - «ما اتفق لفظه و اختلف معناه» محمد بن الحسن الصولی - «ما اتفق لفظه و اختلف معناه، الکیسی - «المنجد فیما اتفق لفظه و اختلف معناه» کراع النمل - «ما اتفقت الفاطه و اختلفت معانیه، ابواسحاق ابراهیم بن یحیی المبارک - «ما اتفق لفظه و اختلف معناه» حسین علی محفوظ - «الالفاظ المشتركة فی العربية» امین فاخر. (برای مطالعه کاملتر رک: محمد نورالدین المنجد، الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم، صص ۲۳-۲۷). ما در این مبحث رویکرد سوم را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مشترک لفظی نزد قدما:

اختلاف نظرهایی که پیرامون پدیده ترادف در زبان عربی وجود دارد، بگونه‌ای که برخی آن را انکار و برخی نیز معترف به وجود آن هستند، در مورد مشترک لفظی

هم به نوعی وجود دارد، کتابهای مختلفی که مربوط به زبان است، حاکی از آن هستند که در اثبات یا انکار اشتراک لفظی بین قدما اختلاف وجود داشته است. برخی با آوردن مثالهایی آن را اثبات و برخی نیز آن را انکار و یا دایره آن را کاملاً تنگ نموده‌اند. اما به طور کلی بیشتر لغویون قائل به وجود این پدیده در زبان عربی بوده‌اند.

سیبویه اولین کسی است که مشترک لفظی را در تقسیمات کلام ذکر نموده، و وجود آن را در زبان تاکید کرده است. وی در «الکتاب» آورده است که: «أَنَّ مِنْ كَلَامِهِمْ اتِّفَاقَ اللَّفْظَيْنِ وَ اخْتِلَافَ الْمَعْنِيَيْنِ» (الکتاب: ۲۴/۱) بدین ترتیب او از ساده‌ترین و نزدیک‌ترین شیوه برای تعریف مشترک لفظی استفاده کرده است.

ابن فارس تحت عنوان «باب اجناس الکلام فی الاتِّفَاقِ وَ الْاِفْتِرَاقِ»، وجود مشترک لفظی را می‌پذیرد. وی در این خصوص می‌گوید: «وَ از آن جمله است اتِّفَاقُ لَفْظٍ وَ اخْتِلَافُ مَعْنَى، مثل: عین الماء، عین المال، عین الرکبة و عین المیزان...» (الصاحبی فی فقه اللغة: ۱۷۱). وی در کتابش بابی را به پدیده مشترک لفظی اختصاص داده و آن را چنین تعریف کرده است: «مَعْنَايَ مُشْتَرِكٍ لَفْظِيَّيْنِ أُنَّ اسْتِثْنَاءٌ لِكُلِّ لَفْظٍ بَرَدَا مَعْنَى يَأْتِي بِشَرِّهِ دَلَالَتٌ كُنْدًا» (همان: ۲۲۵).

ابن جنی در خصائص پدیده اشتراک را در مورد حروف و اسماء و افعال به طور یکسان ثابت می‌کند. و در این خصوص می‌گوید: «مَنْ وَ لَا وَ اِنْ وَ نِظَائِرُهَا فَفَقَطْ بَر مَعْنَايَ وَاحِدِي دَلَالَتٌ نَمِي كُنْدًا. چُونِهَا حُرُوفِي هَسْتَنْدُ كِه مَشْتَرِكٍ وَاقِعٌ شُدِهْ اَنْدُ، هَمچنانكه اسماء مَشْتَرِكٍ وَاقِعٌ مِي شُونْدُ مِثْلُ (الصَّدِّي) كِه هَم بَه مَعْنَايَ اَنْعَكَاسِ صَوْتٍ وَ هَم بَه مَعْنَايَ بَدَنِ مَيْتِ (جَسَدٍ) وَ هَم بَه پَرْنَدِهْ اِي كُفْتَهْ مِي شُوْدُ كِه بِنَا بَه اِدْعَايِ بَرخِي اَز سَر كَشْتَه خَارِجٌ مِي شُوْدُ وَ اَنْ هَنْگَامِي اسْتِثْنَاءٌ لِكُلِّ لَفْظٍ بَرَدَا مَعْنَى يَأْتِي بِشَرِّهِ دَلَالَتٌ كُنْدًا. وَ نِظَائِرُهَا فَفَقَطْ بَر مَعْنَايَ وَاحِدِي دَلَالَتٌ نَمِي كُنْدًا. هَمچنانكه اِفْعَالٌ نَمِي مَشْتَرِكٍ وَاقِعٌ مِي شُونْدُ مِثْلُ: «وَاجِدَتُ فِي الْحَزَنِ» «وَاجِدَتُ فِي الْغَضَبِ»، «وَاجِدَتُ فِي الْغَنِيِّ»، «وَاجِدَتُ فِي الضَّالَّةِ» وَ «وَاجِدَتُ بَه مَعْنَى عَلِمْتُ» وَ نِظَائِرُهَا اَنْ كِه

در هر عبارت معنایی دارد. همچنانکه این پدیده در حروف نیز واقع می‌شود». (خصائص: ۳-۱۱۲-۱۱۳) اما اگر چه بیشتر لغویان همچون سیبویه، ابن فارس، ابن جنی و دیگران مثالهای مختلفی را برای اثبات مشترک لفظی در شواهد عربی آورده‌اند؛ اما در این میان گروهی از علمای قدیم این پدیده را انکار کرده‌اند و وجود آن شواهد و مثالها را تصادفی دانسته‌اند؛ و معتقدند که مراحل تحول و انتقال معنی از طریق مجاز و کنایه در این مثالها به فراموشی سپرده شده است، اگر بتوان این مراحل را یکی یکی دنبال و بررسی کرد؛ در این صورت می‌توان بر معنای اصلی و حقیقی آن الفاظ دست یافت به عبارت دیگر آشکار می‌شود که این الفاظ دچار تحول و تطور شده‌اند و در هر محیطی بیانگر تعبیر معینی هستند. (صبحی صالح، دراسات فی فقه اللغة: ۳۰۳). در رأس مخالفان اشتراک لفظی می‌توان به ابن درستویه اشاره کرد. وی وجود اشتراک لفظی را نیز همانند ترادف منکر شده است. او نمی‌پذیرد که مثلاً واژه (وَجَد) دارای معانی مختلفی چون: (یافتن - خشم - سرور) باشد. اینها معانی هستند که لغویان برای واژه (وَجَد) آورده‌اند. وی در شرح «الفصیح» می‌گوید: «کسانی که در معانی واژه‌ها تامل؛ و در حقایق آنها تحقیق نمی‌کنند، گمان کرده‌اند که واژه «وَجَد» معانی مختلفی دارد، در صورتی که همه این معانی، در واقع بیانگر یک مفهوم هستند و آن بدست آوردن چیزی است که خواه خیر باشد، خواه شر». (سیوطی، المزهرة: ۳۸۴/۱) و باز می‌گوید: «هرگاه ساختمان و حروف دو کلمه واحد باشد اما دو معنای مختلف داشته باشد، به ناچار باید آن دو معنا را به یک معنای مشترک ارجاع داد تا آن لفظ به لحاظ ظاهر و معنا متحد گردد.» (محمد نورالدین المنجد، الاشتراک اللفظی: ۳۲) دلیل انکار مشترک لفظی نزد ابن درستویه آن است که زبان برای آشکار کردن معنا وضع شده است، اما اشتراک با این هدف و غرض منافات دارد. وی می‌گوید: «اگر وضع یک لفظ برای دو معنای مختلف جایز باشد یا یکی از دو معنا ضد دیگری باشد. این مساله نه تنها موجب وضوح معنا نمی‌شود بلکه موجب ابهام و پوشیدگی آن می‌شود. با این وجود موارد نادری از این گونه الفاظ یافت می‌شود که آن هم دلایلی

دارد، یا این دو لفظ همانند از دو زبان مختلف وارد شده است و یا به سبب حذف و اختصاری که در کلام واقع شده دو لفظ با یکدیگر مشابه شده‌اند. و چون مورد حذف بر شنونده پوشیده مانده، در فهم معنای اصلی آنها دچار اشتباه شده است.» (سیوطی، المزمهر، ۳۸۵/۱) ابراهیم انیس این موضع ابن درستویه را مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌گوید: «ابن درستویه هنگامی که بسیاری از الفاظی را که علماء جزء مشترک لفظی به شمار آورده‌اند انکار می‌کند و آنها را مجاز می‌داند، به راه صواب رفته است. به عنوان مثال واژه «هلال» هنگامی که به معنای «ماه آسمان» و «قالب ماهیگیری» که شکل آن شبیه هلال است و به معنای «ناخن گرفته شده» که باز هم به شکل هلال است. و به معنای «نعل اسب» که آن نیز شبیه هلال است، به کار می‌رود صحیح نیست که در این صورت «هلال» جزء مشترک لفظی به حساب آید. چون در همه اینها معنای واحدی که همان مشابه بودن با هلال است، وجود دارد. و در همه این کاربردها مجاز بکار رفته است.» (مختار عمر، علم الدلالة: ۱۵۶)

از دیگر کسانی که در تائید نظر ابن درستویه پدیده اشتراک لفظی را انکار نموده‌اند، ابوهلال عسکری در کتاب «الفروق اللغویه» است. (ر.ک: ص ۳۵) وی نیز دلالت لفظ واحد را بر دو معنای مختلف انکار می‌کند و وجود آن را باعث سردرگمی و ابهام مخاطب می‌داند که به اعتقاد وی این امر با حکمت وضع زبان منافات دارد. (در واقع این دو (ابن درستویه و ابوهلال عسکری) به توقیفی بودن زبان اعتقاد داشتند و در این خصوص به آیه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» استناد می‌کردند. این گروه معتقدند که چون واضع زبان، خداوند است. بنابراین چیزی را خلق نمی‌کند که دارای غموض و ابهام باشد، بدین ترتیب انکار آنها اساس دینی دارد نه زبانی.) اما نکته قابل توجه آن است که ابوهلال عسکری اگرچه بصورت نظری وجود اشتراک لفظی را منکر شده است، اما در عمل دیده می‌شود که وی در چندین موضع از کتاب «الفروق» با آوردن مثالهایی به این پدیده اعتراف کرده است. آنجا که می‌گوید: «ولفظ النفس مشترک، يقع علی الروح و علی الذات و یکون توکیداً. يقال: خرجت نفسه أی روحه و جاءنی زید نفسه بمعنی التوکید... و النفس: ملء الکف

من الدبائح...» (الفروق اللغویه: ۱۱۹). این گونه مثالها تردید و اضطراب موضع وی را در برابر پدیده مشترک لفظی می‌رساند.

در این میان دیدگاه ابوعلی فارسی در خصوص مشترک لفظی، دیدگاهی میانه رو است. وی در انکار این پدیده، به اندازه ابن درستویه و ابوهلال عسکری اغراق نمی‌کند. اما در هر حال او را نیز باید از مخالفان و منکران وجود مشترک لفظی قلمداد کرد. وی برخی از معالم این پدیده را متمایز کرده و اصیل بودن مشترک را در وضع زبانی انکار کرده است و وجود آن را در زبان با تداخل لهجه‌ها و استعاره توجیه نموده است. وی می‌گوید: «شایسته نیست که گفته شود دو لفظ همانند در اصل و از روی قصد برای دلالت بر دو معنای مختلف وضع شده‌اند، بلکه باید گفت یا در نتیجه تداخل زبانها بوجود آمده‌اند و یا این که هر واژه‌ای برای معنای خاصی استعمال شده است. اما بر اثر کاربرد مجازی و استعاری آن در معانی دیگر، به تدریج در آن معنا غلبه کرده و برای این معنای جدید به منزله اصل در آمده است.» (قدور، مدخل الی فقه اللغة: ۲۸۳؛ صبحی صالح، دراسات فی فقه اللغة: ۳۰۴-۳۰۳). بنابراین وی ریشه‌های زبانی الفاظ را برگرفته و واقعیت زبانی الفاظ را مطابق آن اصول توجیه نموده است.

وجود مشترک لفظی علاوه بر ویژگیهایی که در وضع آن و استعمالش در بافت دارد، برخی از لغویان را به این گمان واداشته که وجود مشترک لفظی باعث مفسده‌ای می‌شود که جایز نیست از واضع زبان صادر شود. البته این نظریه به کسانی باز می‌گردد که پیدایش زبان را توقیفی و از جانب خداوند می‌دانند. بنابراین به اعتقاد آنان وجود این پدیده، نشانه اخلال در امر تفهیم و تفهم است و واضع حکم، لفظی را وضع نمی‌کند که قرینه‌ای دال بر معنای آن نباشد و مخاطب در تعیین معنای آن به حیرت و سرگردانی بیافتد. اما کسانی که به وجود این پدیده اقرار نموده‌اند - و آنها اکثریت را تشکیل می‌دهند - معتقدند که اشتراک لفظی وجود دارد، چون جایز است که یک لفظ از طرف دو واضع، وضع شود. بگونه‌ای که یکی از آنها

لفظی را برای یک معنی و دیگری آن را برای معنای دیگری وضع کند، و آن لفظ بین این دو گروه با هر دو معنا مشهور و رایج گردد. و این به گفته سیوطی به این خاطر است که زبانها غیر توقیفی هستند (المزهر: ۳۶۹/۱) اما با صرف نظر از اینکه زبانها توقیفی باشند یا وضعی، عده‌ای از اهل اصول وقوع پدیده مشترک را واجب و حتمی می‌دانند، دلیل آنها این است که «معانی غیر متناقض و نامحدود هستند و الفاظ متناهی و محدود هستند» (همان: ۳۶۹) (شایان ذکر است که در میان علمای اصول نیز در خصوص مشترک لفظی اتفاق نظر وجود ندارد. عده‌ای وجود آن را انکار و عده‌ای نیز قائل به وجود آن هستند و هر کدام برگرفته خود دلایلی را ذکر می‌کنند. (برای آگاهی از این دلایل رک: علم الدلالة، ۱۵۷-۱۵۸) و الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم، (۷۴:۵۶).) این همان نکته‌ای است که غزالی هنگامی که ضرورت نقل الفاظ به معانی جدید را احساس کرد بر آن تأکید نمود و برای آن واژه «جوهر» را مثال زد. این واژه بر سنگی دلالت می‌کند که صرف آن را می‌شناسد، اما اهل کلام آن را به معنایی که این واژه در خودش یافته است و آن یکی از اقسام موجودات است، انتقال داده‌اند. این معنی بیشتر در علوم و صنعتها کاربرد دارد. (الدایة، علم الدلالة العربی: ۸۱)

مفهوم مشترک لفظی نزد قدما عموماً فقط بر اتحاد لفظ و تعدد معانی استوار است بدون آنکه هیچ قید و شرطی داشته باشد. این مساله از استقراء برخی مثالهایی که اهل لغت در خصوص مشترک لفظی آورده‌اند، روشن می‌گردد. بنابراین در این مثالها و شواهد شرط شده که به عنوان مثال:

الف) دلالت در مشترک لفظی حقیقی باشد نه مجازی. بنابراین بین مجاز در معانی مشترک و حقیقت تفاوتی قائل نشده‌اند. نزد آنها واژه (طل) مشترک لفظی است به خاطر دلالتش بر «باران ضعیف»، و «مرد کهنسال»، «پیرزن» و «زن».

ب) و نیز توجهی نشده که معانی مختلف لفظ متضاد هستند: مثل: واژه (البشر) که مشترک است بین بخشش زیاد و بخشش کم، یا (جون) مشترک است بین سیاه و سفید.

ج) یا اینکه معانی مختلف بین دو لهجه یا دو کاربرد در یک لهجه، توزیع شده‌اند به عنوان مثال واژه‌های «السرхан» و «السید» را قداما مشترک لفظی دانسته‌اند این واژه‌ها در لهجه هذیل به معنای «شیر» هستند و نزد بقیه عربها به معنای «گرگ» بکار می‌روند. (مختار عمر، علم الدلالة: ۱۵۸-۱۵۹)

اما علی‌رغم در نظر گرفتن مواردی از قبیل این، قداما به مساله بافت و تأثیر آن در تعیین معنای دقیق مشترک لفظی، بگونه‌ای که از هرگونه غموض و ابهام بدور باشد بی‌توجه نبوده‌اند و در مورد آن سخن گفته‌اند. مبرد در مقدمه کتابش با عنوان «ما اتفق لفظه و اختلف معناه من القرآن المجید» به اهمیت بافت اشاره نموده و یادآوری کرده کسی که مشترک لفظی را به کار می‌برد، باید قرائنی را قرار دهد که معنای مورد نظرش را روشن سازد. (همان: ۱۵۰) ابن انباری در مقدمه کتاب «الاضداد» با بیان تأثیر بافت در تعیین دلالت الفاظ می‌گوید: برخی از کلام عرب، برخی دیگر را تصحیح می‌کند و اول آن با آخرش در ارتباط است. و معنای خطاب از آن فقط با کامل شدن تمام حروف آن فهمیده می‌شود (ابن انباری، الاضداد: ۲).

پدیده بافت (Situation) و تأثیر آن در دلالت الفاظ، در مطالعات زبانی جدید، دارای جایگاه ویژه‌ای است. در درون بافت است که یکی از معنای واژه معین می‌شود. بنابراین، بافت مبتنی بر ترکیبی است که بین اجزای جمله در آن ارتباط وجود دارد. و معنای مناسبی در آن به لفظ تعلق می‌گیرد. همانطور که اشاره شد قداما، به اهمیت بافت در تعیین معنای واژه توجه داشتند که حاکی از فهم عمیق و دقت نظر آنان در تحلیل زبانی است.

عوامل پیدایی مشترک لفظی نزد قداما:

بطور کلی عوامل پیدایی مشترکات لفظی را در زبان عربی می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- کاربرد مجازی: یکی از عوامل پیدایی مشترکات لفظی، کاربرد مجازی

آنهاست به عنوان مثال، واژه (عَین) در زبانهای سامی قدیم در اصل بر عضو بینایی حیوان دلالت می‌کرده، اما بعدها در زبان عربی، معانی دیگری نیز به آن افزوده شده است، مانند: «چشم زخم زدن»، «دیدن» و «زدن بر چشم کسی». از جمله معانی دیگر لفظ (عَین) عبارتند از: «مال یا پول حاضر»، «برگزیده یک چیز» «دینار»، «چشمه» «گردی سرزانو»، «جاسوس»، «دیده بان ارتش» که اطلاق لفظ (عین) برای این دو معنا از جهت مبالغه و تشبیه است. بنابراین در معنای مجازی بکار رفته است. (معانی مختلفی برای واژه (عین) ذکر شده است. برای مطالعه کاملتر رجوع کنید به: المزهرج ۱، صص ۳۷۵-۳۷۲؛ عبدالنواب، مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی، صص ۳۶۸-۳۶۹؛ قدور، مدخل الی فقه اللغة، ص ۲۸۵ و النادری، فقه اللغة مناهله و مسائله، ص ۸۹). احمد مختار نیز از انواع مجاز به اطلاق و تفسیر معنا، سببیت، اطلاق اسم جزء بر کل، نامیدن چیزی به اسم مکانش، اشاره می‌کند و برای هر کدام مثالی می‌زند. (ری: علم الدلالة: ۱۶۲)

۲- اختلاف لغات و تداخل لهجه‌ها:

برخی از معانی مجازی که برای پاره‌ای از کلمات نقل شده است، به طور مسلم در اجتماعات مختلف پدید آمده‌اند. زیرا بسیار بعید است انسان گمان کند معانی فراوانی که برای یک واژه نقل شده در یک اجتماع بکار می‌رفته است. همانطور که قبلاً نیز در مورد واژه‌های «سرحان» و «سید» گفته شد، عامه مردم این واژه‌ها را به «گرگ» اطلاق می‌کردند. در صورتی که قبيله «هذیل» این دو واژه را بر «شیر» اطلاق می‌کردند. یا به گفته اصمعی (ری: سیوطی: المزهر: ۳۸۱/۱) عامه مردم به روغن «سلیط» می‌گفتند، اما اهالی یمن این واژه را فقط در مورد روغن کنجد استعمال می‌کردند. بنابراین در نتیجه تداخل و آمیختن این لهجه‌ها با یکدیگر و استفاده واژگانی هر یک از دیگری، الفاظ همانندی که دارای معانی مختلفی هستند، پدیدار شدند. البته باید اشاره نمود که اختلاف زبانها نیز باعث پیدایی این پدیده می‌شود. چون ممکن است یک زبان، الفاظی را از زبانهای بیگانه اخذ کند. که از نظر صوری شبیه با واژه

عربی باشد اما از جهت دلالت با آن تفاوت داشته باشد و بدین ترتیب منجر به وقوع پدیده مشترک لفظی گردد.

۳- تحول و تطور زبانی (اعم از صوتی یا معنایی):

اگر معنای لفظی دگرگون شود و آواهای آن بدون تغییر باقی بماند، ممکن است منجر به حدوث اشتراک شود. گاهی اتفاق می افتد که لفظی در گویشهای عربی، دارای معنای واحدی است سپس معنای این لفظ در برخی گویشها تغییر می کند و در برخی دیگر به همان معنای اصلی و سابق باقی می ماند. اینچنین یک لفظ دارای دو معنای مختلف می گردد و اشتراک بوجود می آید، یا گاه اتفاق می افتد که دو کلمه در اصل از لحاظ صورت و معنا با یکدیگر تفاوت دارند اما به دنبال ایجاد دگرگونی در برخی اصوات، یکی از آن دو کلمه در عین اختلاف معنا با یکدیگر هماهنگی و اتحاد صوتی پیدا کرده اند. یعنی در واقع آن دو واژه به یک واژه که دارای دو یا چند معنای متفاوت است تبدیل شده اند. که این همان اشتراک لفظی است.

۴- حدوث اشتراک از سوی واضع واحد:

عده ای از پژوهشگران معتقدند که پدیده مشترک لفظی، گاهی از سوی واضع واحد و به قصد ایجاد ابهام صورت می گیرد. چون ممکن است در برخی مواقع تصریح باعث بروز فساد گردد. همچنانکه از ابوبکر روایت شده است که هنگامی که همراه با پیامبر به غار می رفتند مردی از او درباره پیامبر پرسید و گفت این کیست؟ ابوبکر گفت: این مردی است که راه را به من نشان می دهد. (حامد ملال، علم اللغة: ۲۰۹)

احمد مختار عمر عوامل دیگری را نیز برای پیدایش مشترک لفظی نزد قدما نام می برد. عواملی چون: قلب مکانی مثل: دام و دمی. پدیده ابدال مثل: حنک و حلک و انتقال معنی به مصطلح علمی مثل: توجیه در لغت و توجیه در اصطلاح علم عروض. (ر.ک: علم الدلالة: ۱۵۹-۱۶۲)

چند معنایی نزد زبان شناسان معاصر:

زبان شناسان میان چند اصطلاح تفاوت قائل شده‌اند. نخستین اصطلاحی که به صورت شایع در این باره مورد استفاده قرار می‌گیرد، چند معنایی (Polysemy) است که در آن یک واژه یا یک گزاره دو یا چند معنای مرتبط به هم داشته باشند، از نظر زبان شناسان این معنایی چند گانه برای یک واژه باید با هم مرتبط باشند (Heather Kelley, 2002)، چنین اتفاقی در معناشناسی چند معنایی را از تک معنایی (Monosemy) جدا می‌کند، افزون بر آن در صورتی که معنایی چند گانه یک واژه بی ارتباط با هم باشند، گویا اتفاق دیگری افتاده است که بدان "هم آوایی - هم نویسی" (Homonymy) می‌گویند، "هم آوایی - هم نویسی" اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد که با جناس قابل مقایسه است، برای مثال اگر واژگان هم آوا، معنایی مختلفی داشته باشند بدان هم آوایی (Homophone) می‌گویند، اگر در نگارش یکسان اما در آوا مختلف باشند بدان هم نویسی (Homograph) گفته می‌شود و در و صورتی که در تلفظ و نگارش یکسان اما در معنا مختلف باشند بدان‌ها "هم آوا - هم نویس" (Homonyms) اطلاق می‌گردد (Keith C. Ivey, 2005)

هم آوایی - هم نویسی (Homonymy) بیش از آنکه یک مقوله زبان‌شناسی باشد، یک مقوله ادبی و بلاغی بنظر می‌رسد، زیرا به دلیل وجود معنایی مختلف غیر مرتبط ابهام ساختاری (Ambiguity) ایجاد می‌کند، برای مثال در زبان عربی برخی واژگان که دارای معنایی متضاد هستند مانند "جون" به معنی ابر سیاه و ابر سفید و در مبحث اضداد مطرح شده‌اند از چنین خصوصیتی برخوردارند که منطقیاً ابهام ساز هستند و خارج از بافت زبانی بر سردرگمی زبان شناس می‌افزایند.

احمد مختار عمر در کتاب خویش (علم الدلالة) انواع مشترک لفظی:

۱- وجود یک معنای مرکزی که تعدادی معنای فرعی و حاشیه‌ای پیرامون آن وجود دارد و معنایی حاشیه‌ای از طریق وجود عناصر مشترک و روابطی از سازه‌های مشخص به معنای مرکزی پیوند می‌خورند. و این معنای مرکزی همان است که در

مورد واژه بکار می‌رود، در صورتی که آن واژه بصورت مجزا و جدا از بافت بکار رود.

۲- نوع دوم که در تقسیم‌بندی «اولمان» (استیفن اولمان (E.Ullmann) معناشناس فرانسوی که در کتاب کوچکی تحت همین نام که در سال ۱۹۵۲ منتشر کرد به این مقوله پرداخته است.) آمده است و آن را «تغییرات در کاربرد» یا «کاربرد متعدد برای معنای واحد» نامیده است. در آن تعدد معنا را نتیجه کاربرد واژه در مواضع مختلف می‌داند.

۳- نوع سوم و آن عبارت است از دلالت واژه واحدی بر بیش از یک معنی که در نتیجه اکتساب معنی یا معنایی جدید بوجود می‌آید. گفته شد زبان شناسان آن را چند معنایی (Polysemy) نامیده‌اند که می‌توان آن را «تعدد معنا در نتیجه تحولات معنایی» نیز نامگذاری کرد. اولمان دو روش را برای کسب معنای متعدد ذکر کرده است، طریق اول: تغییراتی است که در نتیجه نیازمندیهای جدید در واژه‌ها کاربرد می‌یابد، و روش دوم، کاربردهای مجازی است که باعث انتقال معنی می‌گردد.

۴- اما نوع چهارم که به وجود بیش از یک واژه اشاره می‌کند که هر کدام بر معنایی دلالت می‌کنند که در نتیجه تحول آوایی و کاربرد گفتاری واژه یکسان شده‌اند. (یعنی چند واژه که یک صورت واحد دارند). گفتیم این تشابه لفظی را زبان شناسان (Homonymy) نامیده‌اند که می‌توان آن را «تعدد معنی در نتیجه تحول در بخشی از واژه» یا «واژه‌های متعدد در معنای متعدد» نیز نامگذاری کرد. (علم الدلالة: ۱۶۲-۱۶۸)

در اینجا ذکر این نکته لازم است که برخی زبان شناسان سه نوع اول را مشترک لفظی محسوب نمی‌کنند بلکه آن را نوعی مجاز می‌دانند. و عده‌ای نیز دو نوع اخیر را در هم ادغام می‌کنند و یک نوع واحد به شمار می‌آورند. اما غالب زبان شناسان قائل به جدایی و تمایز بین چند معنایی مرتبط و چند معنایی غیر مرتبط هستند. اگر چه در خصوص چگونگی و ابزارهای تمایز بین آنها اتفاق نظر وجود ندارد و طرح هرگونه دیدگاهی مشکلات و اعتراضات خاصی بدنبال داشته است.

محمود فهمی الحجازی تفاوت بین اشتراک لفظی و چند معنایی را به تاریخ

واژه‌ها مربوط می‌داند که در کاربرد واژگانی نیز تأثیر دارد. از نظر قدما دو معنای مختلف برای صیغه آوایی واحد، دو واژه مختلف به شمار می‌روند که در چارچوب مشترک لفظی قرار دارند. و در قاموس نیز دارای دو مدخل مختلف هستند. از نظر معاصران نیز چند معنایی در یک واژه محسوب می‌شوند و در قاموس دارای مدخل واحدی هستند. (مدخل الی علم اللغة: ۱۴۹)

پالمر برای تشخیص و تمایز میان (Polysemy) و (Homonymy) از دو روش سنتی نام می‌برد: یکی از این دو روش بررسی ریشه شناختی واژه‌های مورد نظر است، در چنین روشی اگر مشخص شود که صورتهای مشابه از منشأهای مختلفی سرچشمه گرفته‌اند آنها را تحت مقوله چند معنایی (Polysemy) و زیر چند عنوان قرار می‌دهند. ولی اگر مشخص شود این صورتهای مشابه از منشأ مشترکی مشتق شده‌اند، حتی اگر معانی مختلفی داشته باشند تحت مقوله (Homonymy) قرار می‌گیرند، و در فرهنگ‌های لغت زیر یک عنوان مطرح می‌شوند. پالمر این روش را عملاً مردود می‌داند. زیرا به حق معتقد است که موقعیت کنونی یک زبان همواره بازتاب گذشته آن زبان نیست و اهل زبان نیز شناختی نسبت به این تاریخ ندارند. روش دوم: در نظر گرفتن معنی مرکزی یا دادن یک مرکز ثقل معنایی است. پالمر تشخیص این معنی مرکزی را نیز برای تمامی واژه‌های چند معنی امکان‌پذیر نمی‌داند. (پالمر، نگاهی تازه به معنی‌شناسی: ۱۱۹-۱۲۲؛ صفوی، درآمدی بر معنی‌شناسی: ۱۱۵-۱۱۶)

آراء زبان‌شناسان معاصر عرب در مورد وقوع پدیده مشترک لفظی:

می‌توان گفت که تقریباً تمامی معاصران در مورد وقوع پدیده اشتراک لفظی در زبان عربی بلکه در تمامی زبانها، اجماع دارند. اگر چه برخی دایره آن را تنگ و محدود می‌سازند و برخی نیز آن را گسترده می‌سازند.

برخی معاصران معتقدند که منصفانه نیست که پدیده اشتراک را در زبان عربی انکار کرد و تمام مثالهای آن را به گونه‌ای تأویل کرد که از مفهوم اشتراک خارج شوند.

چون در برخی شواهد به حقیقت میان معانی که لفظ واحد بر آنها اطلاق می‌گردد، هیچ گونه رابطه‌ای وجود ندارد که این گونه تأویلات را توجیه کند. (رک: وافی، فقه اللغة: ۱۸۴؛ بدیع یعقوب، فقه اللغة: ۱۷۹)

بنابراین در میان معاصران کسی پدیده مشترک لفظی را انکار نکرده است، اما همانطور که اشاره شد، در مورد دامنه و گستره آن تا حدودی بین آنها اختلاف وجود دارد. به عنوان مثال دکتر وافی محدوده اشتراک را به گونه‌ای تعیین کرده که رخ داده‌های صرفی، جزء عوامل پیدایی آن قرار نگیرند، وی می‌گوید: «قواعد صرفی منجر به آن می‌شوند تا دو واژه‌ای که در صیغه واحدی به هم نزدیک هستند، با هم یکی شوند و در نتیجه در معنای این صیغه تعدد پیش آید و از قبیل مشترک لفظی قرار داده شود، در صورتی که این صیغه جز در ظاهر مشترک لفظی محسوب نمی‌شود.»^(۱) به عنوان مثال: واژه (وجد) اگر در زمان ماضی، استعمال شود. از صیغه «وجدان» است و به معنای «علم به چیزی» یا «دست یافتن به چیزی» است. و از «مؤجدة» به معنای «خشم و غضب» و از «الوجد» به معنای «حب شدید» است. (وافی، فقه اللغة: ۱۸۵) دکتر وافی انکار مجاز را نیز راهی برای تنگ کردن دایره مشترک لفظی می‌داند. وی در این خصوص می‌گوید: «در میان این مثالها، الفاظی وجود دارد که از معنای اصلی به خاطر وجود ارتباط با معنای مجازی منتقل و جزء مشترک لفظی قلمداد شده‌اند در صورتی که در اصل مشترک لفظی نیستند.» (همان: ۱۸۴)

البته واقعیت همان سخن وافی است. چون پدیده مشترک چیزی غیر از مجاز است. مشترک لفظی پدیده‌ای زبانی است اما مجاز پدیده‌ای بلاغی است. مشترک در اصل وضع، بر دو معنا یا بیشتر دلالت می‌کند. در صورتی که مجاز غیر آن است. بنابراین مجاز از دایره مشترک لفظی خارج است.

ابراهیم انیس در خصوص مشترک لفظی موضعی افراطی دارد، وی از میان انواع

۱- گفته شد وقوع چنین پدیده‌ای از نظر زبان شناسان معاصر هم آوایی یا هم نویسی نامیده شده است.

مشترک لفظی که - قبلاً به آن اشاره نمودیم - نوع چهارم را بدون هیچ گونه محافظه کاری می پذیرد و نوع اول و دوم آن را به طور کلی از دایره مشترک لفظی خارج می کند. او از میان واژه های نوع سوم، فقط واژه هایی که در آنها دو معنی کاملاً اختلاف دارند را جزء مشترک لفظی دانسته است. اما اگر آشکار شود که یکی از معانی اصل و حقیقت است و دیگری مجاز است در این صورت آن واژه جزء مشترک لفظی محسوب نمی شود.

به نظر می رسد که ابراهیم انیس در خصوص مجاز و اشتراک لفظی دچار تناقض شده است. وی عنوان نموده که مجاز در اصل مشترک لفظی محسوب نمی شود. برای مثال او در کتاب «دلالة الالفاظ» با تنگ نمودن دایره مشترک لفظی، تعداد الفاظ مشترک را بسیار نادر دانسته بگونه ای که از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کند. سپس در موضع دیگری تصریح نموده که فرهنگ لغت های عربی مملو از الفاظ مشترک است، و الفاظ مشترکی که در اثر تحول آوایی بوجود آمده اند، قریب به صد تا یا بیشتر است جالب تر اینکه وی انتقال از حقیقت به مجاز را یکی از مهمترین عوامل در پیدایی غالب مشترکات لفظی دانسته است (به نقل از: المنجد، الاشتراک اللفظی: ۴۲) بدین ترتیب وی یک بار انکار نموده که مجاز، مشترک لفظی است و در سخنی دیگر مجاز را از مهمترین عوامل پیدایش مشترک لفظی به شمار آورده است. عمر مختار معتقد است که ابراهیم انیس در بررسی پدیده اشتراک لفظی میان دو رویکرد توصیفی و تاریخی در آمیخته است، لذا بهتر است به یکی از این دو روش اکتفا کند. (مختار عمر، علم الدلالة: ۱۷۹)

اثر بافت در تعیین دلالت نزد زبان شناسان معاصر:

زبان شناسان معاصر نیز همانند قدما، به بافت (Context) و اهمیت آن در تعیین معنای دقیق مشترک لفظی باور دارند، البته بنظر می رسد معاصران به پدیده بافت (سیاق) به مراتب بیشتر از قدما پرداخته اند. بگونه ای که کتابهای مستقلی در

خصوص بافت، اهمیت و جایگاه آن در تعیین معنا توسط زبان شناسان معاصر به رشته تحریر در آمده است. (به عنوان مثال مراجعه کنید به کتاب: اللغة و المعنى و السياق، جون لانیز، ترجمه: عباس صادق الوهاب دارالشؤون الثقافية العامة، بغداد ۱۹۸۷ م.) حتی نظریه‌ای تحت عنوان «نظریه بافتی» (رجوع کنید به: «نظریه‌السياق» در کتاب، «علم الدلالة» احمد مختار عمر، ص ۷۸-۶۸) توسط برخی زبان شناسان عرب ارائه شده است. که همه حاکی از جایگاه بافت در پژوهش‌های زبان شناسان معاصر است.

واقعیت امر آن است که اشتراک لفظی جزء در فرهنگ لغات وجود خارجی ندارد. زیرا الفاظ مشترک به هنگام کاربرد در گفتار و متون از میان معانی مختلفی که دارند، معمولاً به یک معنا بکار نمی‌روند. حتی در فرهنگ لغت‌ها نیز شرح و معانی برخی الفاظ از خلال مثالهای بافتی بیان شده است.

«اولمان» در این مورد می‌نویسد: «درست است که بسیاری از واژه‌های مورد استفاده ما بیش از یک معنا دارند، اما معمولاً، در یک سیاق معین، جز به یک معنا بکار نمی‌روند، مثلاً واژه (أدرک) را اگر جدای از یک جمله و سیاق معین در نظر بگیریم، معنایش پیچیده و نامشخص خواهد بود. آیا معنایش رسیدن به چیزی است و یا معاصر بودن و یا دیدن و یا بالغ شدن؟ کدامیک؟ ترکیب و جایگاه حقیقی فعل مذکور در یک جمله تنها چیزی است که امکان پاسخگویی به سؤال فوق را می‌دهد. بنابراین هرگاه آواهای دو یا چند کلمه برحسب تصادف با یکدیگر همانندی تام پیدا کنند. این گونه واژه‌ها جز در یک سیاق معین معنایی نخواهند داشت.» (به نقل از: عبدالتواب، مباحثی در فقه اللغة: ۳۷۶-۳۷۷) فندریس نیز با اعتقاد به چنین نظریه‌ای می‌گوید: «زمانی که گفته می‌شود یک واژه در یک زمان بیش از چند معنا دارد تا اندازه‌ای دچار خود فریبی شده‌ایم. زیرا از میان معانی مختلف یک لفظ، که آن را هم سیاق عبارت تعیین می‌کند. بیشتر از یک معنا به ذهن انسان نمی‌آید و بقیه معانی از صحنه ذهن محو می‌شوند.» (همان: ۳۶۷)

اما عوامل پیدایش مشترک لفظی نزد معاصران تفاوت چندانی با مواردی که نزد

قدما بر شمردیم ندارد. زبان شناسان معاصر نیز همچون قدما عوامل زیادی را برای حصول پدیده اشتراک ذکر نموده‌اند که خود حاکی از اعتراف آنها به کثرت پدیده اشتراک در زبان عربی است. از جمله این عوامل می‌توان به تداخل لهجه‌ها، وام‌گیری از زبانهای دیگر، تحول زبانی اعم از تحول آوایی و تحول معنایی و کاربرد مجازی و قواعد صرفی اشاره نمود.

نتیجه:

کلام آخر آنکه غالب زبان شناسان قدیم و جدید عرب وجود اشتراک لفظی را در زبان عربی پذیرفته‌اند و آن را از تقسیمات اساسی در ارتباط با معانی قرار داده‌اند و به تاثیر بافت در تعیین معنای مورد نظر نیز توجه نموده‌اند. بنابراین از این حیث میان قدما و معاصران اختلافی وجود ندارد. شاید تنها اختلافی که میان آنها باشد، در مورد کثرت و قلت این پدیده و دایره شمول و گستردگی آن باشد. دلیل آن هم شیوه و روشی است که هر کدام در بررسی این پدیده اتخاذ نموده‌اند برخی با بهره‌گیری از رویکرد تاریخی معتقدند که مشترک لفظی در زبان اندک است و برخی نیز رویکرد توصیفی را در پیش گرفته و وقوع مشترک لفظی را در زبان بسیار می‌دانند. گروهی نیز همانطور که اشاره شد، حدوث آن را به طور کلی در زبان انکار می‌کنند و شواهد موجود را به گونه‌ای مختلف تأویل می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که هر دو گروه یعنی (منکرین و کسانی که وقوع مشترک را در زبان بسیار فراوان می‌دانند) به نوعی دچار اغراق شده‌اند. چون از یک سو این پدیده را به خاطر وقوع آن در واژگان عربی نمی‌توان انکار کرد، یعنی نمی‌توان همه شواهد و مثالهای موجود را تأویل دیگری نمود و از دایره مشترک لفظی خارج کرد. از سویی هم نمی‌توان در اثبات آن بیش از حد توسعه به خرج داد و بیشتر الفاظ موجود در زبان را مشترک لفظی به شمار آورد. زیرا احیاناً برخی از واژه‌هایی که به نظر مشترک لفظی محسوب می‌شوند از این دایره خارج‌اند. بنابراین بهترین راه آن است که وجود چند

معنایی در قالبهای زبانی را بدون مبالغه و توسع بیش از حد بپذیریم.

منابع:

- ۱- ابن الانباری، الأصداد، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الكويت، ۹۶۰.
- ۲- ابن جنی، ابی الفتح عثمان، الخصائص، تحقیق: محمد علی نجار: دارالهدی للطباعة والنشر، بیروت - لبنان، الطبعة الثانية.
- ۳- ابن فارس: احمد، الصاحبی فی فقه اللغة و سنن العرب فی کلامها، المكتبة السلفية القاهرة، ۱۳۲۸-۱۹۱۰.
- ۴- بدیع یعقوب، امیل، فقه اللغة العربية و خصائصها، دارالعلم للملایین، الطبعة الثانية، بیروت، ۱۹۸۶م.
- ۴- پالمر، فرانک، نگاهی تازه به معنی شناسی، ترجمه: کورش صفوی، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- ۵- حامد هلال: عبدالغفار، علم اللغة بین القديم والحديث، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶هـ-۱۹۸۶م.
- ۶- الحجازی، محمود فهمی، مدخل الی علم اللغة، دار قباء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۹۹۸م.
- ۷- الدایة، فایز، علم الدلالة العربی، دارالفکر، دمشق - سوریه، الطبعة الثانية، ۱۹۹۶م.
- ۸- سیوطی، المزهرفی علوم اللغة، شرح و ضبط: محمد احمد جاد المولی - علی محمد البجاوی محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- ۹- الصالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، دار العلم للملایین، الطبعة السادسة عشره، ۲۰۰۴م.
- ۱۰- سیبویه، الکتاب، تحقیق: عبدالسلام هارون، دارالجیل، بیروت، الطبعة الاولى ۱۴۱۱ هـ ۱۹۹۱م.
- ۱۱- صفوی، کورش، درآمدی بر معنی شناسی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- ۱۲- عبدالتواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه: حمید رضا شیخی، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، بهمن ماه ۱۳۶۷.
- ۱۳- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، تعلیق: محمد باسل عیون السدّد، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۲۰۰۳م-۱۴۲۴ هـ
- ۱۴- قدور، احمد محمد، مدخل الی فقه اللغة العربیة، دارالفکر - دمشق. الطبعة الثانية، ۱۴۲۰هـ-۱۹۹۹م.

- ١٥- لاینز، جون، اللغة و المعنى و السياق، ترجمه: عباس صادق الوهاب، دارالشؤون الثقافية العامة، بغداد ١٩٨٧م.
- ١٦- مختار عمر، احمد، علم الدلالة، مكتبة دارالعروبة للنشر و التوزيع، الطبعة الاولى، ١٤٠٢ هـ- ١٩٨٢م.
- ١٧- المنجد: محمد نورالدين، الاشتراك اللفظى فى القرآن الكريم، دارالفكر الطبعة الاولى، ١٤١٩ هـ- ١٩٩٩م.
- ١٨- وافى، على عبدالواحد، فقه اللغة، لجنة البيان العربى، الطبعة الرابعة، ١٣٧٥ هـ- ١٩٥٦م.
- ١٩- النادرى، محمد أسعد، فقه اللغة مناهله و مسائله، المكتبة العصرية، صيدا - بيروت، الطبعة الاولى، ١٤٢٥ هـ- ٢٠٠٥م.
- 20- Heather Kelley (2002), Polysemy, University of Sydney.